

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یکی دو روز از بحث کاملاً خارج شدیم. بحث رسید به این مسئله طیر و صید طیر و به مناسبتی و چون روایت مهمی در این جهت در کتاب قرب الاسناد، در کتاب جعفریات بود، یک مقداری متعرض حال این کتاب شدیم.

عرض کردیم این کتاب پیش ما به عنوان کتاب الجعفریات یا کتاب الاشعثیات معروف شد. لکن در همین یک و نیم قرن اخیر، سال ۱۲۷۸ یا ۸۷ است کتاب از هند که آمد، آن روز عرض کردم که ظاهراً این نسخه هم مال سهل است. نه نسخه مال کس دیگری است از اهل سنت به نام ابن السقا، این نسخه مال کس دیگری است.

به هر حال در قرن سیزدهم این نسخه به حوزه‌های ما رسید و من توضیح دادم. و انصافاً مجموعه‌ای که اصحاب ما راجع به این جهت نوشتند قاصر است. حالا خود ما سعی کردیم کمی بیشتر رویش کار بشود. به هر حال مشکل دارد. یعنی احاطه کامل نیست. سرش هم این است که اگر می‌خواهیم احاطه کامل به این کتاب و خصایص این کتاب پیدا کنیم، یکی کتاب سنن و احکام ابورافع که نسبت گاهی داده شده به امیر المومنین (ع)، آن پیدا بشود، و یکی هم کتاب سکونی. این دو تا اگر پیدا بشود شاید شرح حال کتاب جعفریات بهتر پیدا بشود. به لحاظ اسم هم عرض کردیم در کتاب ایضاح که مال صاحب دعائم است که قطعا این کتاب در اختیار صاحب دعائم بوده، تعبیرش کتب الجعفریه است، تعبیرش این است؛ کتب الجعفریه. شاید یک مورد هم دارد الکتب الجعفریه، به نحو توصیف، لکن غالباً به نحو اضافه است در کتاب ایضاح. و سرش هم این است که این روایات به امام صادق (ع) نسبت داده شده و به صورت کتاب است. کتاب الطهاره، کتاب الصلاه، لذا کتب الجعفریه. الان پیش ما اسمش شده کتاب الجعفریات، یا کتاب ا... به نظرم می‌آید آن دقیق‌تر باشد. چون معاصرش هم هست. هر دو با هم در معصر بودند. صاحب دعائم با ابن الاشعث هر دو با هم در مصر بودند. و از این عبارت مرحوم تلعبیری می‌گوید اجازه من ۳۱۳ است معلوم می‌شود لا اقل این اجازه ۱۵ سال بعد از تشکیل دولت فاطمی‌های مصر رسیده است؛ چون ۲۹۸ است. این معلوم می‌شود همان اوایل دولت فاطمی‌های در مصر نوشته شده است. همان اوایل

کتاب دعائم خیلی روشن نیست اوایل باشد؛ چون می گوید من از امام المعز سوال کردم، اینجور گفت. خود صاحب دعائم اعتقاد شدیدی نسبت به همین معز دارد. خلیفه چهارم فاطمی های مصر. اصلاً یک کتاب در شرح حال اوصافش دارد. تا حالا چاپ نشده بود، یک چند سالی است چاپ شده است. من هم یک نسخه دارم.

علی ای حال اعتقاد شدیدی نسبت به این به اصطلاح ما امام چهارم خود فاطمی های مصر الامام المعز دارد، خود همین صاحب دعائم.

و این کتاب مولفش عرض کردم ۳۵۱ یا ۳۵۳ ابن الاشعث فوت کرده است. لکن نشان داده می شود لا اقل بیش از ۴۰ سال، حدود ۴۰ سال قبل از وفاتش این کتاب وجود داشته، یعنی این کتاب را ایشان نوشته و پخش شده است. اهل سنت هم عده ای شان به عنوان اینکه تبرکا به نام اهل بیت (ع) توش هست، چون دارد موسی بن جعفر (ع) ابیه الصادق (ع) ابیه الباقر (ع) نقل کردند، اما خب عده ای شان از همان اول انکار می کردند، می گفتند این جور در نمی آید. انکارهای مختلفی بوده است که شاید از همه اش مهمتر که بعدها منشأ کلمات عامه بیشتر قرار گرفت، ابن علی صاحب کتاب الضعفاء، یا الکامل فی الضعفاء صاحب این کتاب، ایشان اصلاً رفته خود آن محمد بن اشعث را دیده نسخه را دیده و از همان اول هم مناقشه داشت که این کتاب ثابت نیست. او مصر رفته است.

عده ای هم از اصحاب ما مصر رفتند مثل همین سهل بن احمد دیباجی. اینها هم مصر رفتند. این کتاب اگر این تاریخ درست باشد، لا اقل و ایشان هم می گوید سماع من هم بود، حالا اگر سماع را به همین سال بزنیم، یعنی ۳۱۳ بزنیم، سماع هم بگوییم سال ۳۱۳ بوده، یعنی در حیات کلینی اصلاً این کتاب به بغداد آمده، چون کلینی احتمالاً ۳۲۰ به بعد آمده بغداد، این که تلعبری کتاب را داشته، در بغداد بوده، و کلینی هم بغداد آمده، و بعد از ایشان مثلاً فرض کنید مثلاً شیخ صدوق در قم بوده.

شیخ صدوق یکی دو مورد دارد که آنها هم خیلی بحث می خواهد. الان نمی خواهم وارد بحثش بشوم. و این خودش تعجب آور است واقعاً که این کتاب عنوانی پیدا نمی کند. به نظر ما تا الان تحلیل ما این است: وقتی آمد به بغداد دیدند همان کتاب سکونی است، نکته خاصی ندارد. کتاب سکونی هم قبل از این به شصت سال قبل در قم شروع کرد به شهرت. قبل از این کتاب. یعنی توسط ابراهیم بن هاشم. مثلاً ابراهیم بن هاشم باید سالهای ۲۳۰ - ۲۲۰ یا ۲۳۰ کتاب را در قم آورده، شصت سال بیشتر، هشتاد سال، و اصحاب ما این کتاب را همان وقت گزینشی کردند. مقداری را عمل کردند و مقداری را هم طرح کردند.

من به ذهنم می آید این کتاب خیلی تأثیر نکرد، چون چیز تازه ای نداشت. همان کتاب سکونی بود، مقداری حذف شده و مقداری هم قبول شده بود. کار تازه ای انجام نداد. به ذهن من این طور می آید یعنی ذهن خود من. لکن تا کتاب سکونی پیدایش نشود، تا کتاب سنن احکام پیدا نشود، قضایا و سنن احکام، فعلا نتیجه گیری نهایی مشکل است.

خب عرض کردیم بعد هم توسط مرحوم سید فضل الله راوندی، به عنوان نوادر چاپ شد، در اختیار مرحوم مجلسی هم بوده، البته شیخ حر از این کتاب نقل نکرده است. حالا نمی دانیم در اختیارش نبوده یا اعتقاد نداشته است. لکن مجلسی از نوادر نقل می کند. این همین جور بین اصحاب در کش و قوس بوده خیلی شهرت آن طوری پیدا نمی کند، اما تک تک بوده، یعنی مجموعا شهید یک جا یک حدیث از آن نقل می کند، اما شهرت مصطلح نه.

تا این نسخه جدید هند که می آید دیگر مرحوم حاجی نوری هم مفصل راجع به آن می نویسد و بعد هم توسط آقای بروجردی چاپ می شود. خب این نسخه مشهور می شود. دقت می فرمایید؟

طبعاً از زمان صاحب مستدرک هم بحث جدی تر می شود؛ چون نسخه جا می افتد، آقا قبول بکنیم یا قبول نکنیم. من این بحث را چون تازه دیده بودم، گفتم این را هم بخوانیم حالا که راجع به جعفریات صحبت شد، که البته به نظر من جزو عجایب امور است هنوز هم نتوانستیم ما این را تحلیل بکنیم و حلش بکنیم. مرحوم صاحب جواهر تصادفاً در بحث اقامه حدود توسط فقهاء ایشان متعرض شدند، این بحث هایی که راجع به صاحب جواهر هم می گویند راجع به ولایت فقیه صحبت کرده در همین باب است. تقریباً حدود دو سه صفحه ایشان راجع به ولایت فقیه و توقیع مبارک و مقبوله عمر بن حنظله اینجا بحث کرده اگر آقایان خواستند در این چاپ جدید که الان دست من هست، چاپ جدید جدید نه، از صفحه ۳۹۳ جلد ۲۱ وارد بحث می شود. و کیف کان فقد قیل یجوز للفقهاء العارفين اقامة الحدود؛ این اقامه حدود را ایشان متعرض می شوند. و به مناسبتی متعرض ولایت فقیه می شوند. می آید و بعد ایشان قبول می کند که اقامه حدود می شود یا نمی شود قبول بگوییم نشود، اصلاً جای وسوسه ندارد و جای این نیست که ناس بعضی بگویند و حتی این تعبیر هم این را دارد فمن الغریب وسوسة بعض الناس، به جای فقهاء بگوییم... فی ذلک که اقامه حدود نشود و بلکه انه ما ذاق من طعم الفقه شی، این عبارت را نقل می کنند از صاحب جواهر اینجا است. و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم امرا و لا تأمل المراد من قولهم انی جعلته علیکم حاکما و قاضیا الی آخر؛ این همان راهی است که البته عده ای این بحث را آن وقت مطرح بوده، همین مطالبی که ایشان می فرمودند اصلاً مرحوم آقای شفتی از علمای معروف در اصفهان، ایشان رساله ای هم دارد در اقامه حدود. همین تمسکات را می کند به حدیث عمر بن حنظله و

دیگران. خودش هم اقامه حد می کرد. می گویند شمشیرش هم هست، حدود ۱۲۰ نفر را با آن کشته است. در اصفهان هنوز هست. علی ای حال یکی از نوه های ایشان به من گفت منزل ماست آن.

بعد از این مطالب که ایشان صاحب وسائل می آیند، البته نقل می کنند که راجع به مرحوم شفتی گفتند که صاحب جواهر مجتهد است؟ گفته بود نه چون رجال بلد نیست. حالا نمی دانم اینها راست است یا نه. مرحوم شفتی ۲۵۹ وفاتش است، صاحب جواهر هفت سال بعدش، ۲۶۶.

و اغرب من ذلک کله، ایشان می فرمایند از همه این حرف ها غریب تر که البته به نظر ما خود این کلام خیلی غریب است، خود این کلام جواهر، استدلال من حلت الوسوسة فی قلبه، حالا تعبیر هم کرده، آن آقایانی که منکرند به اجرای حدود در زمان غیبت، تعبیر کرده از آنها به من حلت الوسوسة فی قلبه، حالا تصادفا خود ما در بحث گفتیم که شبهه دارد اجرای حدود در زمان غیبت. حالا تعبیر ایشان حلت الوسوسة فی قلبه، بعد حکم اساطین المذهب بالاصل، المقطوع و اجماع بالاصل، بعد اینکه مثلاً تمسک کردند، وسوسه کردند به اصل، که اصل عدم ولایت، عدم جواز، ایشان می گوید اصل خب جای رجوع به آن نیست، بعد از وجود روایت. و اجماع ابن زهره و ابن ادریس، ابن زهره و ابن ادریس هم اجماع کردند که اقامه حدود نشود. الذین قد عرفت حالهما؛ این تعبیر متعارف وسائل است. استدلال من حلت الوسوسة استدلاله بالاصل، اصل عدم جواز اقامه حدود، جواب المقطوع، جای رجوع به اصل نیست با وجود روایت. این کیفیت تألیف و کیفیت به اصطلاح ادبیات کتاب وسائل است. جواهر معذرت می خواهم.

و اجماع ابنی زهره و ادریس، اجماع ابن زهره و ابن ادریس، باز جوابش الذین قد عرفت حالهما که اجماع آنها هم واضح نیست. استدلال کردند الان یک به اصل، که جوابش روشن شد. دو: به اجماع چون ابن زهره و ابن ادریس ادعای اجماع کردند. آن هم جوابش روشن شد. سه: و ببعض النصوص استدلال کردند به بعضی نصوص الدال علی ان الحدود للامام علیه السلام. این نص خاص. خصوصاً المروی عن کتاب الاشعثیات، از کتاب اشعث همین که می گویم چون محل بحث ما بود، دیدم بد نیست حالا تا حالا نخوانده بودیم عبارت ایشان را هم بخوانیم. با کمی توضیح عبارت ایشان، لمحمد بن محمد بن الاشعث؛ در حاشیه این آقای که خدا رحمتش کند ایشان را، تحقیق کتاب فرمودند نوشتند لم نعر علی، و انما رواه المستدرک عن دعائم الاسلام، هست توی جعفریات هست.

ایشان چون کتاب جعفریات پیشش نبوده، این لم نعر ایشان نه اینکه در کتاب نیست، این در کتاب هست چرا. عن کتاب الاشعثیات لمحمد بن محمد بن الاشعث، باسناده عن الصادق؛ عرض کردم سند کتاب یکی است، غیر از بعض روایات مفردی که از طرق عامه دارد.

این محمد بن محمد بن الاشعث از موسی نقل می کند که ایشان پسر اسماعیل است، اسماعیل پسر موسی بن جعفر (ع)؛ یعنی از نوه امام کاظم (ع)، از پدرش که پسر امام کاظم (ع) است، از موسی بن جعفر (ع) عن ابیه الصادق (ع)؛ ایشان نوشته باسناده عن الصادق (ع). عادتاً اگر بنا بشود اسم معصوم بیاورند باید بنویسند باسناده عن الکاظم علیه السلام. عادتاً این طور است؛ چون قبل از امام صادق (ع) اسم امام کاظم (ع) هست.

باسناده خیلی هم اسنادش طولانی نیست. عن موسی عن اسماعیل عن موسی بن جعفر (ع). خلاصه اش این است. عن ابیه عن آبائه عن علی علیهم السلام قال لا یصلح الحکم و للحدود و للجمعه الا بامام؛ راجع به این حدیث و متن حدیث و خصوصیاتش و این چون عامه هم دارند این مطلب را امانه عن رسول الله (ص). لا یصلح اربعة الا بامام آنها این جوری دارند. دیگر وارد آن بحث نمی شویم. ایشان فرمودند به این تمسک کردند که حدود باید دست امام (ع) باشد. این راجع به این.

راجع به این حدیث خب جواهر هم آورده است. بعد از جواهر هم آمده مطرح شده، آقای خویی هم آوردند در همین مبانی تکملة المنهاج. آقای خویی همین طور که عرض کردیم در خلال بحث چند بار روایات اشعثیات را قبول کردند. خصوص یک بخش اشعثیات که کتاب التفسیر هست را قبول نکردند. اشکالشان هم این است که نجاشی اسماء کتاب اشعثیات آورده، تفسیر را اسم نبرده است. اشکال آقای خویی این است.

عرض کردیم مرحوم آقای خونساری هم در جامع المدارک جلد هفتم، که بعدها نوشتند، کلام آقای خویی را آوردند و جواب دادند. جواب دادند حالا نجاشی نوشته شاید کتاب بوده دست ایشان، لکن من عرض کردم مرحوم نجاشی کتاب تفسیر را در ترجمه موسی نسبت داده، این هم هنوز هم من نفهیدم؛ چون ظاهراً سند کتاب یکی است. موسی از پدرش اسماعیل از موسی بن جعفر (ع)، ظاهراً این طور است. نجاشی دو تا ترجمه آورده، یکی برای اسماعیل یکی برای موسی. تفسیر را توی اسماعیل نسبت نداده، تفسیر را توی موسی نسبت داده و لذا شاید این اشعثیاتی که الان دست ما هست، هر دو هست، هم کتاب موسی است، هم کتاب اسماعیل. این هم نمی دانیم غرض چون آقای خونساری یک جور جواب دادند، آقای خویی یک جور اشکال کردند. این هم برای اینکه بگوییم نه این اشکال وارد است نه آن جواب درست است.

الضعیف سنداً، حالا جواب ایشان؛

س: بیش از کتاب تفسیر هست اینجا

ج: نمی دانم از من می پرسید؟ خب نمی دانم. ما یک چیزهایی را می گوئیم به عنوان طرح، نه اینکه تشکیک بکنیم یا مثلاً رد بکنیم. این جهل خودمان را داریم کمی باز می کنیم. گفت العلم نقطة قاعدة كثره الجاهلون، این از باب كثره الجاهلون است، نه از باب اینکه من یک... نمی دانیم واقعا هنوز هم می گوئیم چون ما هر چیزی هم صحبت می کنیم از دور است دیگر. نجاشی هزار سال قبل از ما بوده است. چه کارش بکنیم، دو تا کتاب بوده؟ شیخ هم این کار را نکرده، نجاشی این کار را کرده است. چرا این کار شده؟ نمی فهمیم. نه شیخ هم ظاهراً همین کار را کرده، ایشان هم موسی را جدا کرده است. نمی فهمیم سرش را هم نمی فهمیم.

حالا من تمام این مقدمات را عرض کردم برای بحث.

الضعیف سنداً

س: بالامام را چه معنا می کنند استاد؟ لا ۱۵:۲۲

ج: خب دیگر امام آن کسی که در حدی است که باید به او توقف کرد. لا یسئل عما یفعل، پیش ما معصوم است، پیش آنها امام المسلمین مثلاً.

س: خب الان امام المسلمین دارند دیگر

ج: کی دارد؟ سنی ها؟

س: آره دیگر

ج: کی دارند امامشان؟

س: هر کی قائد باشد

ج: نه بابا آن رئیس جمهور است، امام المسلمین نیست

س: نه همین دیگر اینها معتقدند

ج: معتقد برای اینکه مثلاً رئیس جمهور است. به کسی الان به او امام نمی گویند نه.

الضعیف سنداً، یک وقتی این مال مراکش می گفت من امیر المومنین محمد السادس، این حرفهای شوخی است.

الضعیف سنداً؛ حالا الضعیف سنداً می گویم صاحب جواهر هم خیلی اهل این بحث های ما، رجالی و فهرستی نبود. پیش ما الضعیف سنداً یعنی بحث رجالی.

بل الكتاب المزبور، این کتاب اشعثیات، علی ما حکى عن بعض الافاضل لیس من الاصول المشهوره؛ خیلی عجیب است یعنی اصلاً آن که برای ما تعجب آور است این روشی را که صاحب جواهر اینجا آورده، اصلاً در جواهر کلاً این معقود نیست. ما صدها حدیث از اشعثیات داریم، هیچ جا این مطلب را ندیدم ایشان بگویند. خیلی عجیب است.

یکی همین طیر که الان ما نحن فیه است. در بحث طیر هم ایشان روایات را آورده از اشعثیات نیاورده است. این دیگر حالا این کس دیگری این را اضافه کرده به کتاب! چه شده من نمی فهمم!.

مرحوم حاجی نوری در مستدرک عبارت ایشان را آورده، و هشت تا اشکال می کند. یرد علیه اما اولاً ثانیاً تا شماره هشت، و اما ثامناً. هشت تا اشکال؛ خب ما هم که اهل این جور بحث هستیم، چون می دانید اخلاق من این نیست که اولاً و ثانیاً و ثالثاً، می گفت که چرا تیر نزدی، گفت هفتاد دلیل، گفت دلیل اول فشنگ نداشتم، گفت خب بس است دیگر، همان یک دلیل بس است، دیگر هفتاد تا که ما طبیعت ما طبیعت هفتاد و هشتاد و از این طبیعت ها نیست.

مرحوم حاجی نوری در همین جا تا ثامناً، و اما ثامناً، من تا دیروز خیال می کردم دو سه تا، دیشب باز دو مرتبه نگاه کردم، همین پریشب نگاه کردم، باز دیشب هم دو مرتبه، دیدم تا ثامناً ایشان اشکال آورده است. حالا من کار به اشکالات ایشان ندارم، من اصلاً بحثم این است که این روش صاحب جواهر نیست. من نمی فهمم هنوز نفهمیدم این چیست برای همین خواندم.

س: به نفعش بوده رد نمی کند دیگر

ج: نه قبول نکرده ایشان. ایشان صاحب... نه بحث شاید ملتفت، اصلاً کتاب اشعثیات همین بحث طیر که ما داریم خب طیرش منحصر به اشعثیات است. این حرف را آنجا ندارد. خیلی عجیب است اصلاً.

بل الكتاب المزبور علی ما حکى عن بعض الافاضل لیس من الاصول المشهوره بل ولا المعبره؛ و بعدش هم تا آن جایی که من می دانم اصلاً این کتاب بعد از فوت صاحب جواهر به حوزه های ما آمده است. ایشان ۱۲۶۶ فوتش است. این نسخه ای که آمده ۱۲۷۸ یا ۸۷ است. هر چه من فکر کردم، چون این را من گفتم بخوانم نه به معنای اینکه مثل مرحوم حاجی نوری اولاً و ثانیاً، ثالثاً، اصلاً نمی فهمم چه شده، این جا چطور صاحب جواهر این مطلب را آورده؟! من هنوز متحیرم که صاحب جواهر تا آنجایی که ما معلومات داریم اصلاً کتاب

بعد از ایشان آمده است. و این کتاب نزدیک هزار حدیث دارد. خیلی عجیب است. هیچ جای جواهر چون اگر بود حتما من که می گویم هیچ جا چون خودم مراجعه نکردم، اگر جای دیگر بود در کتاب جواهر قاعدتا حاجی نوری نقل می کرد.

علی ای حال لیس من الاصول المشهور بل و لا المعتبره، کلمه اصول محل کلام است معنایش. و لم یحکم احد بصحته من اصحابنا؛ اصلا کتاب موجود نبوده، به ذهن ما می آید که در خود زمان صاحب جواهر هم موجود نبوده،

س: لابد بوده که نقل می کند

ج: نمی فهمم دیگر چیست دیگر من نمی فهمم. با این معلومات ما اصلا نمی سازد.

س: یک نسخه ای داشته دیگر خب

ج: اگر نداشته در طی یک کتاب باید می آورد ازش، همین یک جا در ۴۳ جلد یک جا فقط. خیلی عجیب است.

س: استاد نوادر راوندی مورد نظرشان نبوده

ج: خیلی عجیب است نکته دیگر این است که خب معلوم است نوادر راوندی همین است، اسم نوادر را نبرده. حالا این بعضی الافاضل

مطلبی گفتند ایشان برداشته نقل کرده...

س: جلد یازدهم هم یک بار اشعثیات دارد.

ج: می گویم این بحث این طوری فرض کنید مثلا هزار تا حدیث یک جای دیگر هم از یک کسی، آن جلد یازده احتمالا مثلا از شهید

اول گرفته، چون اشعثیات یک جایی شهید اول می گوید از جعفریات،

س: یک جا ذکری دارد

ج: همین ذکری، گفتم دیگر، من هم احتمال دادم ندیده بودم جلد یازده را قاعدتا می گویم، من روی قواعد چون آقایان را خبر دارم،

قاعدتا از ذکری گرفته، چون ذکری مال شهید اول است.

س: این مورد نیست، دو سه تا مورد کلا دارد که یکی از ذکری است.

ج: بله بعید نیست.

و لم يحكم احد بصحته من اصحابنا؛ البته بعد از ایشان مرحوم حاجی نوری سعی کرده اثبات بکند کتاب معتبر است. گفتیم آقای خویی هم در آن مصباح الفقهیه کتاب را کلاً معتبر می‌دانست. فی ما بعد هم کتاب تفسیرش را اشکال کرد. و لم يحكم احد بصحته من اصحابنا.

بل لم تتاور نسبته الى مصنفه؛ نمی‌فهمم نسبت حالا، اولاً مصنف که در مصر بوده، شاید ایشان ملتفت نبودند. اصلاً حالا فرض کنید متواتر هم بشود. چه فرقی می‌کند اگر بنا بشود به آن آقا روشن نیست وضعش چه فرقی می‌کند.

بل و لم تصح، این نسبت علی وجه تطمئن النفس بها و لذا لم ينقل عنه الحر فی الوسائل و لا المجلسی بالبحار؛ درست است این مطلب درست است.

عرض کردم احتمال می‌دهم شاید بعضی از افاضل به تعبیر ایشان یک تحقیقی کرده، ایشان برداشته، شاید هم ناظر باشد به کلام مرحوم شفتی. شفتی ندیدم من خواندم این رساله اقامه حدود ایشان را. فکر می‌کنم همه‌اش را هم خواندم، حالا معظمش را که خواندم. یادم نمی‌آید شفتی این مناقشه را در آن کتاب، من الان در ذهنم نیست، نسبت نمی‌دهم، تازگی هم خواندم، پنج شش ماه قبل، شاید سه چهار ماه قبل خواندم.

خصوصاً الثانی علی کتب، بله، مع شدت حرصهما خصوصاً الثانی علی کتب الحدیث، راست است این مطلب. نه مجلسی نه شیخ حر در وسائل یا بحار نقل نکردند. اما این دلالت بر ضعف چون هنوز نسخه نیامده بود، عرض کردم نسخه بعد از صاحب وسائل آمده است. بله در کتاب بحار، نوادر را نقل می‌کند. نوادر هم همین کتاب است. شیخ حر از نوادر هم نقل نمی‌کند.

می‌گویم یک کسی معلوم می‌شود در کتاب شناسی و بحث‌های رجالی بوده، کار جواهر نیست، اصلاً این ذوق جواهر نیست، حالا کی این را به ایشان گفته من الان در ذهنم نمی‌آید.

خصوصاً الثانی علی کتب، و من البعید عدم ۲۲:۱۳؛ نه بعید نیست واقعی است. می‌گویم که نسخه، اصلاً ما تعجب ما من البعید این است که چطور ایشان اسم برده این مطلب را. زمان ایشان هم ظاهراً بین ما مشهور نبوده است.

والشیخ و النجاشی و ان ذکر ان مصنفه که محمد بن محمد بن اشعث باشد. من اصحاب الکتب، این هم یک تصویری بوده که اگر نجاشی یا شیخ یک کسی را در فهرست آوردند، این مثلاً تجلیلی است. این چه تجلیلی است؟ کتاب داشته، کأنما من اصحاب الکتب یعنی من الاجلاء مثلاً، من الثقات. الا انهما لم یذکرا الكتاب المزبور بعبارة تشعر بتعيينه، نه دیگر خب مسلم است، این نمی‌فهمم، عرض

می‌کنم اصلاً یک چیزهایی اینجا دارد که در هیچ جای دیگر ندارد و این کتاب خیلی روایت دارد. من تعجب می‌کنم ایشان چطور شده در اینجا این بحث را آوردند!

لم يذكر الكتاب المزبور عبارة تشعر بتعيينه؛ نفهميدم.

و مع ذلك فان تتبعه، مضافاً به اینکه خوب بود ایشان از شیخ و نجاشی از ترجمه اسماعیل و موسی اسم می‌برد. فان تتبعه و تتبع کتب الاصول، یعنی کتب اصول روایات پیش ما مثل کافی و کتب اصلی. يعطيان انه ليس جاری علی منوالها؛ اصلاً این حدیث روی منوال کتب اصحاب ما نیست.

فان اكثر هذا الكتاب یعنی کتاب جعفریات بخلاف الاصول و انما تطابق روایتی فی اکثریه روایات العامه؛ این مطابق، این هم خیلی عجیب است. اصلاً روایت از امام موسی، می‌گویم چون شاید در آن زمان هنوز این تصور نیامده بود که این کتاب عین کتاب سکونی است. یعنی مرحوم صاحب جواهر دقت نفرموده بودند که خودشان اگر نگاه می‌کردند، می‌دانستند، خب اگر کتاب سکونی قابل اعتماد است این هم هست، نیست، نیست، یکی است.

و انما تطابق روایتی فی اکثریه روایات العامه؛ چون خود سکونی هم از عامه... اما اینکه روایت عامه، اسانید عامه هست توی کتاب. عرض کردم شاید مثلاً اگر حدود هزار تا حدیث است، بیست تایش، بیست و پنج تایش، آن هم احصائیه نکردم من همین جوری آمار خیلی حدسی می‌گویم. بعد می‌گوید مثلاً مرحوم حدیثی فلان عن فلان، دیگر اسم ائمه را نمی‌برد. اسم عامه را می‌برد تا رسول الله (ص)، دارد توش. اکثر نیست، اکثر این طرف است.

س: شاید مجموعش

ج: نمی‌دانم. این چه من امروز این را خواندم برای اینکه روشن بشود که احتمال می‌دهم از جایی گرفته است. حالا آن باز هم این منشأ، یادم رفت دیشب که نگاه می‌کردم، یادم بود، این کتاب اقامة الحدود مرحوم شفتی را نگاه می‌کردم. احتمال می‌دهم این کارهایی باید یک، چون مرحوم شفتی کارش این جوری بوده، بحث‌های سندی دارد.

كل ذلك مع اجتماع خبر المذكور على الحكم الذي يرجع عليه فيه بالضرورة من المذهب؛ این اگر بخواهیم بعد شروع می‌کند یکی یکی این سه موردی که در روایت آمده، آیا اینها منحصر به وجود امام است؟ یکی جمعه است، یکی حدود است، یکی بله، اولی اش حکم است. مع اجتماع خبر المذكور على الحكم، حکم را که خب مسلم است باید برگردیم به مذهب. این قبول؛ چون دارد که لا يصلحه الحكم

و لا الحدود و الا الجمعة؛ بله، الذی یرجع الیه، حکم را ایشان من بد معنا کردم. حکم را به معنای حکومت یا قضاوت گرفتند، که قضاوت یرجع الیه، یعنی الی الفقیه؛ فیه در حکم آن به آن بر می گردد، بالضروره، چون فقها حق به اصطلاح قضاوت دارند و منصوبند برای قضاوت. البته ایشان تعبیر کرده بالضرورة من المذهب، ضروری مذهب است، ضروری نیست مشهور بین فقهاست. مثل آقای خوبی منکر قضاوت هم هستند. اینکه ایشان فرمودند ضروری مذهب است، نه. بعد جمعه و بعد هم حدود را یکی یکی حساب کرده که آقایان مراجعه کنند.

صفحه ۳۹۷ و ۳۹۸ در کتاب جلد ۲۱ کتاب وسائل

این راجع به اجمال قصه. عرض کردم خود ما سعی کردیم خیلی این قصه را بررسی بکنیم. آن که اجمالا به ذهن ما آمده با شواهدی که یک مقداری هم سابقا نقل کردیم، دیگر امروز همه را نگفتیم. کتاب همان کتاب سکونی است، و بردند در مصر نقل کردند. و از مصری ها هم فعلا دعائم این را گرفته است. و این یک مجموعه ای است عرض کردیم الان ما مشکل داریم در این مجموعه انصافا با مشکل همراه هست.

آیا این کتاب را آیا این روایت را در کتاب دعائم از کتاب امیر المومنین (ع) همان کتابی که منسوب به امیر المومنین (ع) است، کتاب ابو رافع گرفته؟ بعید است، تعبیرش مساعد نیست، تعبیرش با همین جعفریات می خورد.

آیا ما چون جعفریات را با سکونی می دانیم، آیا این واقعا، این اگر باشد یک نسخه خاصی است از کتاب سکونی. آن نسخه ای که اصحاب ما در قم رسیده و اصحاب ما از سکونی، با این فرق می کند.

ببینید دقت بکنید کتاب سکونی در کوفه نوشته شده است. یک نسخه به قم آمده یک نسخه رفته به مصر. آن که الان مأنوس ماست نسخه قم است دیگر. مخصوصا اگر کلینی نقل کرده باشد. این نسخه در مصر است. آن نسخه اینجوری است؛ عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال الطیر اذا ملک، به صیغه مجهول آمده، ثم طار فاخذه فهو حلال لمن اخذه؛ در نسخه ای که از سکونی داشتیم، ان الطیر اذا ملک جناحیه؛ اینجا جناحیه ندارد.

آیا این نسخه غلط است یا ما غلط خواندیم؟ مثلا ملک آنجا بخوانیم فهو حلال؟ بعد دارد و باسناده اینجا هم دارد باسناده خیلی هم عجیب است. ان موسی علیه السلام دارد. در خود کتاب جعفریات. من فکر می کنم فکر می کنم و العلم عند الله این موسی، موسی بن اسماعیل است. وقتی که

س: اینجا ندارد

ج: کجا؟

س: نسخه جعفریات ما ندارد علیه السلام

ج: هان، علیه السلام، بله اضافه کردند.

به ذهن اولاً کلمه اسناد معنا ندارد چون موسی استاد محمد بن اشعث است. موسی نوه موسی بن جعفر (ع) است. این استادش است دیگر اسناد نمی گویند. یا مثلاً می خواسته بگوید و حدثنی، و باسناده ان موسی قال. موسی ظاهراً استاد محمد بن اشعث باشد، ظاهراً ابن الاشعث باشد. والله علم عند الله. اگر علیه السلام ثابت باشد، موسی بن جعفر (ع) می شود، اما خیلی بعید است. ظاهراً همان موسی استاد ایشان است.

قال ایشان گفت انا الطيور البریه و نحوها، انا یعنی امیر المومنین (ع)، فاعل انا امیر المومنین (ع) است. مراد ایشان طيور بریه و نحوها، لان اصلها مباح. این روایت الان این جور است در کتاب جعفریات. عرض کردم تاریخ کتاب واضح شد. اصلاً این متن در متون اصحاب ما نیامده است. این متن تازه از کتاب سکونی هم اذا ملک جناحیه.

آیا این متن غلط است؟ ظاهراً این متن اصلاً چیز دیگری است. ان الطیر اذا ملک، مراد این است که پرندگانی است که در صحرا، ذاتاً اصلاً بیابان گرد هستند، مثل لک لک ها مثلاً، مثل همین مرغ های مهاجر هستند که از غرب می آیند این ایام در ایران. انواع مرغ های ماهی خوار و اینها... مراد امام آن وقت موسی هم این طور توضیح داده است؛ گفته مراد امام (ع) این است که اگر پرندگان نه گفت، ما تا حالا کبوتر معنا می کردیم، کبوتر نه، مثل لک لک، مثل پرستو، مثل مرغ های ماهی خوار، اگر این پرنده ها را کسی گرفت، فرض کنید مثلاً دامی قرار داد، چیزی قرار داد، گرفت، بعد از دست او فرار کردند، یا در اتاق قرار دارد، بچه ها در اتاق را باز کردند، فرار کردند. اگر فرار کردند به مجرد این گرفتن ملک نمی شود. دو مرتبه جزو مباحات می شود.

الطیر اذا ملک؛ اصلاً غیر از این بحثی است که ما تا حالا در کبوتر داشتیم و در خانه بگیریم و این اصلاً چیز دیگری مراد است. لذا هم موسی گفت انا الطيور البریه؛ مرادش کبوتر، کفترها و پرندگان صحرایی است. یعنی مرادش پرندگانی هستند که عادتاً با شکار گرفته می شوند. حتی مثل کبوتر که تربیت شده خانه است نه. اگر این کبوتر، مثلاً لک لک را کسی گرفت، یا همین مرغ های ماهی خوار را کسی گرفت، در خانه اش هم نگه داشت، دو روز سه روز، بعد بچه در را باز کرد، پرید و رفت، امام (ع) می خواهند بفهمانند ولو گرفت این ملکیت نمی آورد. هر کسی که تازه گرفت، آن هم مالک می شود. خوب دقت بکنید. هر کسی که ...

س: از کجا بفهمیم حتما مُلک است؟

ج: خب بعدش هم با همان انا الطیور البریه واضح شد

س: مُلک بخوانیم

ج: نه، بعد هم گفت لان اصلها مباح. خیلی نکته عجیبی است. این روایت من احتمال، حالا یک نکته دیگر را هم من یادم رفت بگویم. در کتاب اشعثیات، عرض کردم کتابی که منسوب به امیر المومنین (ع) بود یا ابو رافع، اسمش القضا یا و السنن و الاحکام است. این را من توضیحش را سابقا عرض کردم. اصلا در زمان عمر مطرح شد که سنن نوشته بشود. عمر مخالفت کرد. سنن کتابه الحدیث نیست، اشتباه نشود. چون نسبت می دهند که عمر منع کتابه الحدیث کرد، اینها را دیگر توضیحش را چند بار دادیم، دیگر خسته هم شدیم دیگر حالش را نداریم. عرض کردیم کتابه الحدیث به عمر بر نمی گردد، بر می گردد به ابو سعید خدری. او نقل کرده که پیغمبر (ص) فرمود من کتب عنی غیر القرآن شیء فلیمحه، یمحه یعنی پاکش بکند. هر کسی غیر از قرآن نوشته، پاک بکند.

آن که زمان عمر محل بحث شد و هنوز هم دقیقا برای ما احتمالاتی دادیم اما واضح نیست، این است که بیایم سنن شفاهی رسول الله (ص)، احکامی که در قرآن است که مکتوب است. احکامی است که مال رسول الله (ص) انجام دادند که اصطلاحا سنن غیر مکتوب به آن می گویند. این را بنویسیم. این را مدون بکنیم. مثلا سنن وضو، سنن صلاة، نه اینکه حدیث؛ چون حدیث از رسول الله (ص) ممکن است کسی بگوید با پیغمبر (ص) می رفتیم صحرا این طور شده، این ربطی به سنن ندارد. سنن را مرتب بکنیم. این طرح را هم نوشتند علی بن ابی طالب (ع) مطرح کرد که ما صحابه هستیم، بیایم سنن رسول الله (ص) را مدون بکنیم یعنی آن قسم دوم اساس تشریع، چون کتاب است و سنت دیگر. کتاب که خودش مکتوب است. سنن را هم ما مدون بکنیم.

س: بخاری که می گوید از بین هفتصد هزار روایت اینها را من نوشتم، اینها را از کجا آورده؟

ج: حالا بگذارید برای بعد باشد که من مطلبم را اجازه بدهید تمام بکنم، بعد خیلی پراکنده می شود مطلب.

عرض کنم که عمر در عبارات اهل سنت دارد که رفت روی منبر و گفت که بله طرح کردن سنن را می نویسیم و لکنهم مشنا کمشناء، این مشنا الان هست پیش یهود، همین الانش هم هست، شش جلد است. میشنا در طول تاریخ تدوین شده است. که آخرین شخصش هم ربی کیست اسمش هم در ذهنم بود حالا یادم رفته، ایشان آخرین ربی و آخرین به اصطلاح عالم بزرگ یهودی است در سال ۲۳۲ یا ۲۴۰ یعنی آخرین تدوین کتاب میشنا چهارصد سال قبل از اسلام است. این در طول، شش کتاب هم هست. کتابش یک کتابش نکاح است،

حتی یک کتابش اضرار است خیلی عجیب است باب الاضرار؛ که مسائل حدود و مسائل یک مقدار از دیات و تعديات و جنایات و اروش اینها را آنجا آورده ضمن باب اضرار. شش جلد است به نام میثنا.

عمر اشکالش این بوده که اگر ما تدوین بکنیم این شبیه این کتاب میثنا می شود. البته ما ایرانی ها میثنا می گوئیم. در لغت عربی میثنا می گویند. ما بیشتر جنبه به قول آقایان اماله می شود که آن یاء واضح می شود. به عکس نه اماله، یعنی چیزش می کنند، اشباعش می کنند، حواسم پرت بود.

عرض کنم خدمتان که این کتاب را ایشان می گوید این کتاب میثنا...

عرض کردم این حالا این که اجمالا عمر با عبری آشنا بوده، با یهود آشنا بوده، ارتباط داشته، می خوانده، عبری بوده، تورات را می خوانده، شواهدی داریم، شواهد بین اهل سنت فراوان است. اما اینکه چرا ایشان از یهود مدینه، آیا یهود مدینه با میثنا موضع داشتند؟ این چه اشکالی داشته که این شبیه میثنا بشود؟ گفته من فکر کردم که این شبیه میثنا می شود. عرض کردم میثنا در زمان عمر قطعا جزو مصادر مهم یهود بود. و عرض کردیم شروح فراوانی هم دارد. شروحش دو تا شرح معروف فلسطینی است که شرحش تلمود است. یک تلمود فلسطینی و یک تلمود بابلی. شروح مفصلی، کتاب معروفی است دیگر جزو ...

این به عنوان مصدر به اصطلاح سنت شفاهی موسی علیه السلام. عمر می گفت این شبیه آن می شود لذا جلوییش را گرفت. این ببینید لفظ سنن و سنت از همان وقت مطرح است. امیر المومنین (ع) که کوفه آمدند این کتاب نوشته شد، القضايا و السنن و الاحکام، حالا نسبت داده شده به حارث بن عبدالله، حارث همدانی، نسبت داده شده به امیر المومنین، نسبت داده شده به ابو رافع، نسبت داده شده به پسر ابو رافع عبید، دیگر وارد آن بحث هایش نمی خواهم بشوم.

نکته ای که من الان می خواهم اینجا بگویم این کتاب جعفریات یا اشعثیات چند تا کتاب است. یکی از کتاب هایش السنن و الاداب است. هم در فهرست شیخ نگاه کردم، هم در فهرست نجاشی، هم در معالم العلماء ابن شهر آشوب، یعنی اینهایی که نقل کردند، اینهایی که نقل کردند، کسانی که آوردند عبارت نجاشی دیگران، اینها توش همه اش السنن و الاداب است. آیا این قسمت کتاب مثلاً با کتاب ابو رافع بوده؟ آن هم اسمش سنن است آخر. این قسمت کتاب مال آن زمان است؟

عرض کردم ما چون الان دورادور داریم... این کتاب الان در این نسخه جعفریات که ما داریم، این نسخه‌ای که الان در اختیار ما هست، السیر و الاداب است. در این نسخه‌ای که داریم... لکن در نقل‌هایی که شده، نجاشی، شیخ، ابن شهر آشوب، در این چند تایی که من دیدم، تماما السنن و الاداب است نه السیر و الاداب. حالا اسم مهم نیست، خب بالاخره در کتاب... نه من سر اسمش خیلی بحث ندارم. آیا این همان کتاب اصلی است؟ احتمال هست لکن الان اثباتش خیلی مشکل است؛ چون اگر آن کتاب اصلی بود، لااقل خود صاحب دعائم نقل می‌کرد، چون آن کتاب اصلی را قطعا داشته صاحب دعائم. ظاهرا از همین نسخه نقل کرده است. از آن نسخه اصلی نیست. پس بنابراین کأنما امیر المومنین (ع) می‌خواهند بفرمایند پرنده‌ای که شما طبیعتا صحرائی است، وحشی است، مثل لک لک، و طبیعتا توی خانه‌ها پرورش داده نمی‌شود، این را اگر کسی گرفت، تملک کرد، لکن از دست او در رفت، این ملکش از بین می‌رود. آن وقت نکته‌اش لان اصلها مباح؛ این خیلی عجیب است. این متن انصافا هیچ یک از اصحاب ما هم تا حتی جواهر هم نقل نکرده است. این متن را نقل نکردند.

اولا امام اگر این مطلب درست باشد امام (ع) می‌خواهند بفرمایند این پرندگان جزو مباحات هستند. شما اگر این را گرفتید در دست گرفتید، بعد از دست شما در رفت، باز بر می‌گردد به مباحات؛ چون شما پرورش ندادید. طبیعت است. خیلی عجیب است اگر روایت درست باشد. این با ملک جناحیه از زمین تا آسمان فرق می‌کند. این نکته را برده روی نحو پرنده. خوب دقت بکنید. یک.

یک نکته دیگر این است که امام (ع) در اینجا اگر روایت مال امام (ع) باشد تمسک به سنت پیغمبر (ص) نکردند. نگفتند لان رسول الله (ص) امر بذلک. استدلال کردند تعلیل آوردند و به قول مرحوم نائینی در همین حدیث زراره که این ایام مال استصحاب هست، چون در اصول هم نخواندیم، به قول مرحوم نائینی اصل در تعلیل این است که عقلایی باشد یا عقلی باشد.

عرض کردیم اخباری‌های اصحاب ما تعلیل را هم تعبدی می‌گرفتند. مرحوم نائینی می‌گوید نمی‌شود خب تعبد را به تعبد تعلیل بکنیم. تعلیل تعبد به تعبد که درست نیست. اگر ما این را قبول بکنیم که اصل تعلیل خوب دقت کنید، یا باید عقلایی باشد، یا باید عقلی باشد، پس این یک نکته عقلایی است، لان، یعنی بعبارت آخری شما الان در قوانین غربی هم می‌توانید مطرح بکنید، اگر بنا شد عقلایی. یعنی یک بخش فقهی است که نیاز به تعبد ندارد. این با استکمال عقول در شریعت مقدسه روشن می‌شود. شما می‌توانید در دنیای غرب هم مطرح بکنید. بگویید هر چیزی که اصلش مباح بود، آن وقت از پرنده هم می‌توانید تعدی بکنید. مثل آهو بگیرد.

یک کسی آهو گفت در خانه اش نگه داشت، دو روز بچه در را باز کرد حیوان در رفت. بگوئیم باز هم مباح است. لان اصلها مباح؛ من فکر می کنم عرض کردم این کتاب قضایا و السنن از زمان امام صادق (ع) مردود شد من فکر می کنم این را شاید مثلاً ائمه (ع)، عجیب است اصلاً فقهای ما هیچ کس این تعبیر را نیاورده است.

س: تعلیل مال امام (ع) که نیست درست است؟

ج: ظاهرش مال امام (ع) است.

س: همان یعنی نمی گوید

ج: خب قال موسی ان موسی قال انا طيور البریه و نحوها لان اصلها مباح؛

س: کلام موسی است دیگر ظاهراً

ج: خب اگر کلام موسی باشد ارزشش کم می شود. اما احتمالاً مثلاً دنباله کلام... آن وقت اصلها مباح خیلی عجیب است. از طرف دیگر اصحاب ما الان کتاب صید را نگاه بکنید، قطعاً این جور حکم، حتی بعضی آقایان معاصر در همین مثل وسیلة النجاة و اینها مرحوم جد و دیگران، حکم کردند که اگر کسی مثل آهوئی را گرفت ولو یک ساعت دستش بود، از دستش در رفت، این ملکش است، هر کسی گرفت باید به او برگرداند. خیلی عجیب است. یعنی دقیقاً در آهو اما در پرندۀ این حکم را نیاوردند. همین روایت طیر را از آن خارج کردند.

س: مخالف قاعده هم هست چون الشیء لا ینتقل عما ۱۲: ۴۱ وقتی ملک شد

ج: نه این یک قاعده، قاعده اش چه می شود؟ خوب دقت کنید تمام این بحث ها را می گویم چون گفتم وارد فقه نمی شوم. آن وقت این این طور می شود کأنما امام (ع) می خواهند تأسیس قاعده بکنند. هر چیزی که ملکش به حیازت شد، با زوال حیازت ملک هم زائل می شود. آن وقت این خیلی مهم است در معاملات یک اصل عجیبی درست می کند.

س: در کل فقه؟

ج: هان، در کل فقه.

س: این ملازمه از کجا؟

ج: لان اصلها ملازمه نیست. تعلیل. لان اصلها مباح؛ یعنی هر چیزی که در اصل مباح است. چطور ملک شما می شود؟ با حیازت. خوب دقت کنید. چون ملک یا با خریدن است، یا... اگر با حیازت خوب دقت کنید، ملک شما شد، این حیازت رفت، این یک قانونی است که الان در دنیای غرب هم رویش حساب می کنند، مطلب مهمی است جدا. غایت ما هناک، ببینید بحث این نیست که حالا ما قبول بکنیم یا نه، ما داریم فعلا شرح حدیث را می دهیم. حالا آن بحث حدیث باشد کنار، قبول.

غایه ما هناک بعید نیست در جایی که حیوان نباشد، این را قبول بکنیم. مثل یک کسی رفته یک مقدار سیب گرفته، از درخت کنده، فرض کنید درخت بیابانی توی ماشین، توی ماشینش برگشت ریخت در نهری، این نهی رفت باغ یک کسی، خانه یک کسی رفت سیبها خانه کسی، ظاهرا ملک شخص است دیگر، فکر نمی کنم سیب را، مباح بود دیگر جزو مباحات اصلیه گرفت. حیازتش از بین رفت، رفت توی یک نهی، نمی توانست از نهی جمع بکند، نهی بزرگی هم هست. بعد از ده کیلومتر رفت خانه کسی، این سیبها رفت خانه یک کسی. آیا این ملک این شخصی است که الان حیازتش کرده، این که در خانه اش آمده؟ یا ملک آن شخصی است که توی ماشین سوار کرده؟ دقت کردید؟ به نحو حیازت سیب را مالک شد. ظاهرا در آنجا باید ملتزم بشویم به ملک. اما در حیوان عرض کردم آقایان دارند که اگر مثلا آهویی را گرفت، دست بر آن گذاشت، بعد آهو فرار کرد، این مالکش است، هر کسی گرفت باید به او برگرداند. اما این روایت دارد که طیور بریه، یعنی حیواناتی مثل لک لکها، اگر این درست باشد، عرض کردم شاید اصحاب ما نکته ای داشته که این روایت را نقل کردند. نمی شود بگوییم همچین کتابی موجود باشد و همچین روایتی را، مخصوصا اگر بنا باشد این روایت در کتاب سکونی هم بوده است. این معنایش این است که در قم این را حذف کردند دیگر. اصحاب قم ما در همان اوایل قرن سوم حذف کردند.

آن وقت این معنا، روشن شد؟ خیلی آثار فقهی دارد. اصلا خودش یک قانونی است خودش که بگوید آقا هر چیزی را که شما با حیازت مالک شدید، با زوال حیازت ملک شما هم زایل می شود.

س: صید بحر هم همین طور است؟

ج: صید بحر هم همین طور است. فرقی نمی کند. ماهی را گرفت تو کشتی، از کشتی افتاد پایین. ماهی هم مشخص است، یعنی فرض کنید رنگش یک رنگ خاصی دارد مشخص است. این می گوید آقا ماهی من است آمد در کشتی من گرفتم. می گوید نه آقا تو کشتی گرفتی، افتاد. تا افتاد، لان اصلها مباح.

س: در فقه اسباب خروج و اخراج و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین